

خبرهای بی اتیکت

ع به به به

خبرهای بی اتیکت خبرهایی است که ما همین طور داشتیم از جایی رد می شدیم که تلویزیون روشن بوده و اتفاقاً شنیده ایم یا توی اتوبوس ایستاده بودیم (و شاید هم نشسته بودیم) و چون بغل دستی مان روزنامه دستش بود ما اتفاقاً نگاهمان به آن خبر افتاده و خلاصه منبع این خبرها یادمان نیست؛ ولی مطمئن هستیم جایی خوانده یا شنیده ایم.

خبر اول که نوجوانی جو کنکور گرفته به دلیل این که می خواسته حسابی، خرخوانی کند و از فرصت باقی مانده کمال استفاده را ببرد؛ اما این موضوع را خردشان نمی فهمیده و با وجود تذکرات و اخطارهای متعدد بازهم با صدای بلند می خوانده (این که درس می خوانده یا چیز دیگر در خبرها نیامده بود) سپس نوجوان ما با خوردن چند لاروی خواب آور برای چند روز از شر زبان بسته راحت شده.

نتیجه اخلاقی ۱. این نوجوان حتما در رشته پزشکی قبول می شود.

نتیجه اخلاقی ۲. اگر هم بدشناسی بیاورد و پزشکی قبول نشود، پذیرش در رشته زیست شناسی، صد درصد است.

خبر دیگر این که زندانیان در بلاد فرنگ با گروگان گیری، موفق شدند باب گفتمان [۱] را با مسئولان زندان باز نموده و در قبال دریافت پیتزا، گروگان ها را آزاد نمایند.

به نظر ما مسئولان زندان کار بسیار بدی کردند که در مقابل درخواست زندانیان، تسلیم شدند؛ چون این کار باعث بدآموزی می شود و فردا پس فردا، یهو دیدی دوباره زندانیان هوس آبیگوش کردند و چند نفر دیگر را گروگان گرفتند.

خبر سوم بازهم درباره زندانیان است؛ اما این بار وطنی، و آن این که گفته شده: زندان های خصوصی در کشور راه اندازی می شود.

با راه اندازی زندان های خصوصی منتظر شنیدن چنین حرف هایی هم باید باشیم.

«خیال کردی من از این آفتابه دزدهای گداگشنه هستم که وکیل تسخیری می گیرند و توی زندان های عمومی، دوران محکومیتشان را سر می کنند. نه خیر، داداش. ما سنگین خلاف می کنیم و وکیل پایه یک دادگستری هم اجیر می کنیم، محکومیتمان را هم تمام و کمال توی زندان خصوصی می گذرانیم.»



ماجرای غنی سازی

• ابوالمحاسن

تابستون شروع شد و کلی اوقات فراغت که نمی دونیم چه جوری پرشون کنیم. انگار هم که کس دیگه ای جز خودمون به فکر غنی سازی این همه اوقات فراغت نیست که نیست. برخلاف همه تعهدات قانونی و غیرقانونی و تمام معاهدات بین المللی، همه سرشون تو کار خودشونه و اصلاً توجهی به این نوع غنی سازی ندارند.

«ما جوانان و نوجوانان این مرز و بوم ضمن محکوم کردن بیانیه روند توقف غنی سازی از سوی هر کس که مسئول آن است، اعلام می داریم که علی رغم این همه بی توجهی و مخالفت های داخلی و خارجی روی پای خود ایستاده ایم و با آغار روند غنی سازی، پوزه استعمار رابه خاک می مالیم.

مثلاً من خودم سعی می کنم توی تابستون به جای وایسادن سر کوجه، فکر کنم ببینیم چه جوری می شه که زودتر سردبیر بشم و چند تا نقشه حسابی برای این قضیه می کشم. یه عالمه هم باید ورزش و تفریح کنم تا هم کله ام بهتر کار کنه و هم سر حال باشم تا بتونم در صورت حمله احتمالی کسانی مثل سردبیر اضافی و میرزابنویس که تو جواب دادن به من کم آوردند. از خودم دفاع کنم.

مینوارم شما مثل من زرنک باشید و از وقتتون خوب استفاده کنید تا با برنامه ریزی زودتر به هدف هاتون برسید.

اسمت رو بگذار هونگ چون که همه شس دیگران را می کوبی!

چند وقت پیش می خواستم برای یکی قیافه پیام که مثلاً منم دیگه نویسنده شدم؛ اما مگه باورش می شد که من «ابوالمحاسن» باشم. بعد از کلی زحمت که تونستم یه کمی قضیه رو بهش بقبولونم، گفت: این اسم که نه به قیافت می یاد نه به اخلاقت و نه به چرتیانی که می نویسی! بهتر بود اسمت را می گذاشتی «هونگ» هم به قیافت می اومد و هم به نوشته هات، چون که همش دیگران رو می کوبی. این ماجرا برای من درس عبرتی شد تا دیگه الکی برای هرکی، همین طور بی حساب و کتاب قیف نیام و خودم تنهایی تونستم شصت تا نکته اخلاقی و غیر اخلاقی ازش دربیارم: اول اینکه آدم باید جنبه داشته باشه و اگه به یه جایی رسید یا خدا یه چیزی بهش داد به جای شکر، هی واسه این و اون قیف نیاد. دوم این که حالا که ما آدم بی جنبه ای هستیم، لااقل دیگه خیلی ضایع قیف نیایم. مثلاً اگه تازه توی کنکور قبول شدم اندازه فارغ التحصیل مقطع دکترا قیف نیایم. سوم این که نویسندگی برای ما تون و آب و همین طور قیف نمی شه و باید به فکر یه کار دیگه باشیم. من که می خوام سردبیر بشم، شمارو نمی دونم.

حالا این نکات اخلاقی چه جوری به اون ماجرا ربط پیدا می کنه، خداییش خودم هم موندم. به خاطر همین بقیه شصت تا رو بی خیال می شم.

قرقره

گفت: اگه یه موقع رادیوهای بیگانه تعطیل بشند، بعضی ها دیگه حرفی واسه گفتن ندارند. گفتم: اصولاً ما چند نوع قرقره داریم: ۱. قرقره نخ ۲. قرقره آب ۳. قرقره همون کاری که این عده انجام می دن!



آنکار دشه، ریش های خط کشی شده، هواپیما می اختصاصی، سفرهای ۳ نفر و ۳۰۰ نفری، دولت آدم برقی، دولت مهاجرانی مهاجر، دولت سلام سینمای تسامح و تساهل، دولت لیخن دیاز، گفتگوی تمدن ها مخصوصاً بین نوری زاد و مهاجرانی، دولت لیخن دهای سیاه، دولت سخنرانی شدیداً شدید در جمع دانش آموزان. دولت حاشیه به جای متن، دولت از گوگوش تا سروش، دولت آن چنانی چنان که افتد و دانی. دولت بی پرستی، دولت تمرین خدمت گزاری، دولت بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم. دولت یک حقوقی، دولت یک شغلی، ...

انتخابات شروع شد. انتخابات پایان یافت.

انتخابات را صرف کنید:

مکلف شدم، نامزد شدم، انتخاب شد.

امتحان شدیم، مظلوم شدید، آگاه شدیم...

قصه ما همین بود.

